

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد هفتاد و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۳ گنج حضور، بخش ششم

گر خُفاشی رفت در کور و کبود
باز سلطان دیده را باری چه بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۲

-کور و کبود: در این جا به معنی زشت و ناقص، گول و نادان، من ذهنی

اگر انسانی که همچون خفاش فقط در تاریکی ذهن بوده است، بینش من ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی ها را در پیش بگیرد، براساس آن ها درد ایجاد کرده و خودش و دیگران را زخمی کند، تعجبی ندارد؛ اما تو که باز سلطان دیده هستی و فضای گشوده شده را تجربه کرده ای، چرا از جهان بیرون زندگی می خواهی و با گراییدن به همانیدگی ها درد ایجاد می کنی؟

نکته: یکی از دلایل بازگشت مجدد به ذهن و از دست دادن مرکز عدم، می‌تواند قرین و تقلید از جمع باشد؛ یا این که ما به جای صفر کردن من‌ذهنی، خروج از ذهن و مقیم شدن در این لحظه ابدی یک من‌ذهنی با تربیت درست کرده و دوستی با خرس را ادامه می‌دهیم. متأسفانه ما با درست شدن زندگی بیرونی و خوب شدن حالمان، فکر می‌کنیم به پایان راه رسیده‌ایم و می‌توانیم زندگی‌مان را اداره کنیم، بنابراین فضاگشایی و کار روی خود را متوقف می‌کنیم.

گویدش: گیرم که آن خُفّاش لُد
علّتی دارد، تو را باری چه شد؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۸

—لُد: ستیزه‌گر

[خداوند خطاب به انسان فضاگشا که روی خودش کار می‌کند] می‌گوید: «فرض کنیم آن خُفّاش ستیزه‌گر که همان من‌ذهنی پردرد است، مرضی دارد؛ اما تو دیگر چه مرضی داری؟ تو که فضاگشا بودی، مدت‌ها مولانا گوش کرده و راه حضور را شناختی، چه اتفاقی برایت افتاد که فضاگشایی و کار روی خود را متوقف کردی؟

عام اگر خُفّاش طبع اند و مَجاز
یوسفَا، داری تو آخرِ چشمِ باز

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۱
–مجاز: غیرواقعی، ذهنی، درمقابلِ عین

[خطابِ زندگی به کسانی که مرکز عدم را تجربه کرده‌اند:] اگر مردم عادی که طبع خُفّاش دارند و در توهم من‌ذهنی به سر می‌برند، از روشنایی حضور به تاریکی ذهن و از این لحظه به زمان مجازی گذشته و آینده بگریزند جای تعجب ندارد، اما آخر تو که یوسفیت و چشم هشیاری حضور را تجربه کرده‌ای، چرا از جمع تقلید می‌کنی؟

نکته: این بیت باید راهنمای کسانی باشد که سال‌ها روی خودشان کار کرده و فضای گشوده‌شده را تجربه و کمک زندگی را دریافت کرده‌اند، اما گندی و سهلانگاری می‌کنند و زندگی‌شان را وقف این کار نمی‌کنند که به حضور برسند، بلکه دوباره کارهای من‌ذهنی برایشان از زنده شدن به خدا مهم‌تر می‌شود.

مالشت بدهم به زجر، از اکتئاب
تا نتابی سر دگر از آفتاب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹

-اکتئاب: افسرده شدن، اندوهگین شدن

ای کسی که برای مدتی با فضاگشایی و دانش مولانا روی خود کار کرده‌ای اما دوباره متوقف شده، جذب ذهن شدی و راه من‌ذهنی را ادامه دادی، تو را با دردها و اتفاقات ناگوار گوشمالی می‌دهم، تا افسرده‌دل و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی، یعنی بیش از این چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد، مهم ندانسته و در مرکزت قرار ندهی.

لیک مقصود ازل، تسلیم توست
ای مسلمان بایدت تسلیم جست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

اما مقصود خدا در این لحظه تسلیم توست، یعنی این که صرف نظر از هر دین و باوری که داری، فضا را باز کرده و به اتفاق این لحظه بله بگویی، زیرا آن اتفاق را عقل کل یا عقل خداوند به وجود آورده است. پس ای انسان تسلیم شده، باید تسلیم را جست و جو کنی، یعنی با پذیرش اتفاق این لحظه مرکزت را عدم نگه داری.

نکته: تسلیم به معنای پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است که سبب عدم شدن مرکز ما شده و ما را از جنس هشتمیاری اولیه و از جنس زندگی می کند.

آدمی چون نور گیرد از خدا
هست مسجودِ ملایک ز اجتبا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵۳

-اجتبا: مخفف اجتباء، به معنی برگزیدن، انتخاب کردن

همین که انسان فضا را باز می کند، خدا او را انتخاب کرده و نورش را به او می دهد؛ به همین دلیل، همه
هشیاری ها و فرشتگان به او سجده می کنند، به عبارتی او مسجود همه چیز می شود.

پس دو چشم روشن ای صاحب نظر
مر تو را صد مادر است و صد پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷

پس ای صاحب بصیرت، بدان که دو چشمِ بینای تو که با نور عدم و زندگی می‌بیند، از صد پدر و مادر برایت
مهربان‌تر و مؤثرتر است.

نکته: اگر مرکزمان عدم باشد، لطف و مهربانی بی‌نهایت خداوند به ما می‌رسد. بنابراین نباید به مهر و محبت
آدم‌ها در بیرون چشم بدوزیم، بلکه باید فضا را باز کرده و از خداوند مهر بگیریم.

پاسبان آفتابند اولیا
در بشر واقف ز اسرار خدا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۳۳

اولیا و انسان‌های زنده شده به خدا پاسبان و نگهبان حضور هستند و با ارتعاش به زندگی، آتش عشق را روشن نگه می‌دارند. آن‌ها اسرار خدا را که در بشر پنهان شده‌است، می‌دانند و به انسان‌ها می‌آموزند.

نکته: به‌عنوان مثال ما در آینه بزرگانی چون مولانا، اشتباهاتمان را می‌بینیم و جلوی خرابکاری من‌ذهنی خود را می‌گیریم.

ز آن که نور انبیا خورشید بود
نور حس ما چراغ و شمع و دود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۱

زیرا نور انبیا و اولیا که همه به یک هشیاری واحد خدایی زنده‌اند، از جنس خورشید حضور است که همه جا را روشن می‌کند، اما نور حس و هشیاری من‌ذهنی مان مانند چراغ و شمعی ست که خوب نمی‌سوزد و دود ایجاد می‌کند. پس به جای روشن کردن راهمان، با ایجاد دود آن را تاریک کرده، ما را نسبت به دید عدم کور می‌کند؛ به طوری که گیج می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم خوب ببینیم.

نکته: یکی از اشکالات ما این است که به جای فضاگشایی و کمک گرفتن از بزرگانی چون مولانا، از طریق فکر و عمل کردن بر حسب خرافات و عقل ناقص و محدود من‌ذهنی به خودمان و جامعه لطمه می‌زنیم. به بیانی ما نور چراغ من‌ذهنی را اصل می‌گیریم و به نور خورشید حضور توجه نمی‌کنیم.

سایه‌هایی که بُود جویای نور
نیست گردد چون کند نورش ظهور

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۰

آن سایه‌هایی که جویای نور و روشنی هستند، همین که نور بتابد محو می‌شوند، درست مانند ما که در من ذهنی می‌خواهیم به خدا زنده شویم و جویای نور هستیم، در نتیجه فضا را می‌گشاییم؛ آن گاه هنگام طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان، دیگر دید من ذهنی را کنار می‌گذاریم و با نور زندگی می‌بینیم و عمل می‌کنیم.

در صفات حق، صفات جمله‌شان
همچو اختر، پیش آن خور بی نشان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۳

صفات و خصوصیات انسان‌هایی چون مولانا که به زندگی زنده شده‌اند، در برابر صفات خداوند مانند ستاره در مقابل نور خورشید، محو شده و دیده نمی‌شود. آن‌ها با خدا یکی شده و دیگر جدا از او در من‌ذهنی نیستند و خصوصیات من‌ذهنی را به نمایش نمی‌گذارند.

سایه‌یی و عاشقی بر آفتاب
شمس آید، سایه لا گردد شتاب

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۳

ای انسان، تو در من ذهنی مانند سایه‌ای هستی که عاشق آفتاب شده‌ای. به تدریج که فضا را باز کردی و آفتاب حضور از درونت طلوع کرده و بالا آمد، سایه یعنی من ذهنی با شتاب محو می‌گردد.

[به عبارتی به محض طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان، باید فوراً همانیدگی‌ها را «لا» کنیم و هیچ‌گونه مقاومتی نداشته باشیم.]

چون به خانه مرغ، اُشتر پا نهاد
خانه ویران گشت و سقف اندر فتاد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۹

همین که شتر به خانه مرغ قدم می‌نهد، خانه مرغ که کوچک است ویران می‌شود و سقف خانه فرومی‌ریزد. به بیان دیگر اگر ما با فضاگشایی اجازه دهیم، خداوند پایش را روی خانه ذهنی مان بگذارد، خانه ذهن ویران می‌شود.

عقل سایه حق بُود حق، آفتاب
سایه را با آفتابِ او چه تاب؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۱۱

عقل من ذهنی در واقع سایهٔ عقل کل و خداوند است و حضرت حق به منزلهٔ آفتاب. سایه چگونه می‌تواند با آفتاب
بجنگد و در مقابل آن مقاومت کند؟ همان‌طور که سایه با بالا آمدن آفتاب از بین می‌رود، عقل من ذهنی هم در
برابر خرد فضای گشوده‌شده زایل شده و صفر می‌گردد.

شمع چون دعوت کند وقتِ فروز
جانِ پروانه نپرهیزد ز سوز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰۸

هرگاه شمع روشن شود و پروانه را به سوی خود دعوت کند، جان پروانه از سوختن، نمی ترسد. به بیانی دیگر وقتی شما فضا را می گشایید، شمع عدم و فضای گشوده شده روشن می شود و من ذهنی را دعوت می کند که مانند پروانه بسوزد و از این کار پرهیز نکند.

چون برآمد نور، ظلمت نیست شد
ظلم را ظلمت بود اصل و عَضُد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۳۶
-عضد: یاور

همین که نور بتابد، تاریکی محو می‌شود. و از آن جا که اصل و یاور ظلم تاریکی است، بنابراین اگر نور زندگی با فضاگشایی بالا بیاید و ظلمت و تاریکی ذهن محو گردد، ظلم و جفای من‌ذهنی نیز از بین می‌رود.

ظلمتی را کآفتابش برنداشت
از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

-چاشت: هنگام روز و نیمروز

مولانا از زبان زندگی می گوید: اگر آفتاب نتواند تاریکی من ذهنی را روشن کند، از دم من همچون روز روشن می شود. به عبارت دیگر اوضاع به هم ریخته جهان و مسائلش با هشیاری جسمی و سبب سازی ذهن حل نمی شود، اما در صورتی که انسان فضاگشایی کند، با دم زندگی و فضای گشوده شده حل خواهد شد.

همره خورشید را شب‌پر مخوان
آن که او مسجود شد، ساجد مدان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸۹

—شب‌پر: شب‌پره، خفاش

کسی را که مانند مولانا همراه و همنشین خورشید زندگی است، خفاش خطاب مکن؛ زیرا او دیگر من ذهنی نیست، به تاریکی‌ها و ماندن در ذهن علاقه‌ای ندارد و همه موجودات بر او سجده می‌کنند، بنابراین چنین شخصی را که مسجود همگان است، سجده‌کننده خطاب مکن؛ چراکه او دیگر به همانندگی‌ها و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، سجده نمی‌کند.

شمس باشد بر سببها مَطَّلَع
هم از او حبلِ سببها مُنْقَطِع

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۱

-حبل: ریسمان

[با گشوده شدن فضای درونمان، خورشید حضور می‌تابد و ما به صورت ناظر به ذهنمان نگاه می‌کنیم.] این خورشید بر همه سبب‌های ذهنی آگاه است و فکرها را می‌بیند و درعین حال نیز ریسمان اسباب و افکار که به صورت فکر بعد از فکر از ذهن می‌گذرند، با نگاه ناظر از آن خورشید گسسته می‌شود و هشیاری از فاصله بین دو فکر آزاد می‌گردد.

نور حق بر نور حس را کب شود
انگهی جان، سوی حق راغب شود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹۰

اگر ما فضا را باز کنیم و نور زندگی بر من ذهنی سوار شود، یعنی من ذهنی در معرض نور زندگی حاصل از فضاگشایی قرار گیرد، آن گاه جان ما که هنوز در ذهن است راغب و مایل به حق می شود، یعنی به زندگی ارتعاش کرده و تحت تأثیر و نفوذ آن قرار می گیرد؛ به طوری که من ذهنی قدرتش را از دست می دهد و جان ما درک می کند که نباید چیزهای ذهنی را در مرکزش قرار دهد، بلکه باید مرکزش را عدم نگه دارد.

نور یابد مستعداً تیز گوش
 کاو نباشد عاشقِ ظلمت چو موش

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵

نور زندگی را کسی دریافت می کند و به آن دست می یابد، که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز مستعد دریافت پیام های زندگی ست و گوش جاننش باز شده است. چنین شخصی مانند موش من ذهنی عاشق تاریکی نیست و از سوراخ این فکر همانیده به سوراخ فکر همانیده بعد نمی خزد و بر حسب همانیدگی ها نمی بیند.

نکته: حال باید از خود پرسیم آیا با فضاگشایی گوش جانمان باز شده است؟ و یا مستعد دریافت نور هستیم؟ آیا قابلیت تشخیص داریم که ببینیم در این لحظه مانند موش من ذهنی شده ایم و در تاریکی افکار همانیده و دردها فرو رفته ایم؟

نک جهان در شب بمانده میخ‌دوز
منتظر، موقوف خورشیدست روز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۰۱

-میخ‌دوز: دوخته به میخ، کسی که او را با میخ به زمین می‌بستند.
اینک که جهان در شب جهالت فرو رفته و اکثر انسان‌ها در ذهن میخکوب شده‌اند و در من‌ذهنی زندگی می‌کنند، جهان، منتظر خورشید هدایت است تا از درون انسان‌ها بالا بیاید و روز حضور فرا رسد.

نکته: در این بیت مولانا نوید فرا رسیدن روزی را می‌دهد که از جنس حضور است. تجربه کردن سبکی جدید و فرهنگی دگر که با زندگی امروز بشر که در من‌ذهنی است، فرق دارد. برای رسیدن به چنین روزی باید متوسط هشیاری حضور از هشیاری جسمی بالاتر رود، خورشید زندگی از درون انسان‌ها بالا بیاید و انسان‌ها به زندگی زنده شوند. [این بیت نشان می‌دهد چقدر مهم است که هر یک از ما به صورت فردی روی خود کار کنیم و سهم خود را در بالا بردن هشیاری حضور پردازیم، تا جهان بتواند چنین روزی را تجربه کند.]

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی در این صورت آن چیزی را که ذهن نشان می دهد به مرکز توجهت راه نده و این حس وجود و هستی داری ذهنت را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند یعنی این فضای گشوده شده درون بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

سجده‌گه را تر کن از اشک روان
کای خدا تو وارهانم زین گمان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

فضای گشوده‌شده را که سجده‌گاه توسط مرتب از گریه‌ات تر کن. فارغ از سود و زیان من ذهنی لحظه‌به‌لحظه فضا را باز کن، به‌طوری که این آرزومندی باز شدن فضا و کنار رفتن عقل من ذهنی در تو مدام زیادتر شود و کاهش نیابد، و آن قدر لطیف شوی تا به جنسیت خداگونه‌ات برسی. آن‌گاه بگویی: «ای خدا، از این گمان بد، از این من ذهنی که هر لحظه مرا از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌برد، نجات بده و رهایم کن.»

گر رهایی بایدت زین چاه تنگ
ای برادر رو بر آذر بی درنگ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۴

اگر ضرورت رهایی از چاه تنگ ذهن و همانیدگی‌ها بر تو روشن شده و می‌خواهی از ذهن نجات یابی پس ای برادر باید بی‌درنگ در همین لحظه به‌سوی آتش درد هشیارانه بروی و با فضاگشایی ایرادها و همانیدگی‌هایت را شناسایی کرده و بیندازی، صبر کنی و شکر گویی تا این آزادی صورت گیرد.

سوی حق گر راستانه خم شوی
وارهی از اختران، محرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۸۳

اگر حقیقتاً فضاگشایی کرده، با خلوص دل و من‌ذهنی صفر در برابر خدا تسلیم شوی، در این صورت از پرستش همانیدگی‌ها رهایی خواهی یافت، از من‌های ذهنی دور شده، محرم خدا و با او یکی می‌شوی.

نکته: ما باید در خود بازبینی کنیم و ببینیم آیا واقعاً این تسلیم ما تسلیم است؟ راست هستیم؟ ریا نمی‌کنیم؟ دروغین نیستیم؟ تظاهر نمی‌کنیم؟ خودمان را گول نمی‌زنیم و آیا هنوز همانیدگی‌ها را می‌پرستیم؟

سوی خود کن این خُفاشان را مَطار
زین خُفاشی شان بخر، ای مستجار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۳۲

-مَطار: پرواز کردن
-مستجار: پناه‌دهنده

خداوندا، این من‌های ذهنی خُفاش صفت را به‌سوی خود پرواز ده. ای پناه‌دهنده، آنان را از من‌ذهنی بودن، رها کن.

نکته: فقط خداست که می‌تواند ما را با فضاگشایی از ظلمت و تاریکی من‌ذهنی نجات دهد.

وَأَنْ خُفَّاشِي رَا كَه مَانْد او بِي نُوا
مِي كُنْش با نور، جُفْت و آشنا

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۵۶

خداوندا، آن خفاش بی توشه را که در من ذهنی بی نوا شده و در ذهنش مانده است، با نورِ خودت قرین و آشنا کن.

نکته: البته ما باید روی خود کار کنیم و از طریقِ فضاگشایی و حضور در لحظه با زندگی قرین شویم، تا خداوند بتواند ما را از این من‌ذهنی نجات دهد.

بی فروغت روز روشن هم شب است
بی پناهت شیر اسیر ارنَب است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۷

-ارنَب: خرگوش

خداوندا، بدون نور فضای گشوده شده درونم که از جنس توست، حتی روز روشن نیز مانند شب ظلمانی است؛ چراکه اگر ما در من ذهنی باشیم همه چیز برایمان تاریک و پردرد است و بدون پناه تو، حتی شیر که نماد اصل ماست اسیر خرگوش، یعنی فکرهای همانیده است.

دزد و قلاب است خصم نور، بس
زین دو ای فریادرس، فریاد رس

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹

انسان دزدی که زندگی را می‌دزدد و آن را تبدیل به درد، مانع و مسئله می‌کند و همچنین انسان حقه‌بازی که من‌ذهنی دارد ولی ادعا می‌کند به حضور زنده است و می‌تواند دیگران را هدایت کند، این‌ها دشمن نورند. ای خدای فریاد رس، از دست این دو به فریادمان برس.

تا بمیرد تیرگی ای نور نور
هین بکش ما را ز تاریکی به نور

—شاپور عبودی

ای نور نور، ای خداوند، ما را از تاریکی ذهن به سمت نور این لحظه بکش تا این تیرگی من ذهنی به طور کلی
بمیرد و ما به تو زنده شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

